

بنابراین آنچه شما مشکلات می‌نامید، آنها مهم هستند؛ آنها مهم هستند تا روزی که دیگر مهم نیست. و روزی که آنها دیگر مهم نیست روزی است که شما خودتان موفق به از بین بردن علل و دلایل خود را. و از بین بردن مشکلات کاملاً به اراده خود را مرتبط، به توانایی خود را به پایین آوردن انرژی اراده خود را بر روی هواپیما مواد از زندگی شما

و چیزی که در دستورالعمل جدید بیشتر از همه غیر واقعی است این است که ویل انسان آن چیزی نیست که در گذشته بوده است. در گذشته، در نژاد باستان، خواست انسان محصول مستقیم میل خودخواهانه او بود، در حالی که در آینده، خواست انسان محصول تضاد بین رنج و خواست روح است که شرایط رنج را برقرار می‌کند.

و هنگامی که انسان به اندازه کافی رنج می‌برد برای تحقق، در درون خود، حد، و یا ضرورت محدودیت به این رنج، او را به ارمغان می‌آورد در درون خود این انرژی است که می‌شود به خواست خود و در آن لحظه، انسان از خواست روح بهره مند است و آن را در آن لحظه است که او می‌تواند تمام شرایط که در گذشته در خدمت به ایجاد مشکلات در درون او را نابود کند.

من به شما توصیه می‌کنم که تمام مشکلات زندگی شما در تمام جنبه‌های آنها، در تمام شرایط آنها، توسط اطلاعات عالی در درون شما ایجاد می‌شود. برای تکامل خود را، برای مرد فردا، این بازی باید متوقف شود؛ هوش درون او، قدرت که او نمی‌داند، باید خود را متعادل، به طوری که در برخی از نقطه، در زندگی رو به رشد خود، در زندگی خود را از آگاهی، او می‌آید به کاهش به صفر قدرت روح بیش از ذهن خود را.

و هنگامی که انسان قدرت داوطلبانه کافی، اراده واقعی، او قادر به کاهش قدرت روح بر ذهن خود را به صفر است، و آن زمانی است که انسان سوپرمن می‌شود.

در چارچوب این توضیح، ما می‌توانیم به پدیده مشکلات نگاه کنیم، آن را به مقیاس بالاتری از درک برسونیم، به این معنا که ما می‌توانیم از این تجربه، عامل شانس، حذف کنیم، به خودمان آموزش دهیم در این واقعیت که در این تجربه، آنچه ما فاقد آن بودیم، هوش تولید شده توسط رنجی بود که ما را از زندگی واقعی ما باز می‌داشت، زیرا بار دیگر خواست ما محصول تضاد بین روح و خود نبوده است.

و این دستورالعمل، که انسان امروز دریافت می‌کند، در سیاره زمین کاملاً جدید است، زیرا تا به حال هرگز یک انسان قادر نبوده است، نه می‌خواست، و نه مورد نظر، در چارچوب هر حکمی به عنوان آغازگر بر روی این سیاره، برای از بین بردن قدرت روح بر احساسات ذهن انسان.

و در این تجربه بود که تصمیم گرفته شد که برای اینکه خود را از احساسات روح انسان آزاد کند، انسان باید به طور دائمی تحت یوز روح قرار می‌گرفت، تا از طریق همجوشی، احساسات روح را انتقال دهد. و وقتی احساسات روح تغییر شکل داد، انسان دیگر فانی نبود، بلکه جاودانه بود. و هنگامی که انسان در قلمرو جاودانه است، او دیگر تابع قوانین روح است، چرا که او خود روح در ماده است.

اهمیت درک این که مشکلات، یک روز در زندگی شما، باید کاملاً متوقف شود، خنثی، نابود، جلوگیری از ریشه گرفتن.

و در بیان مداوم تجربه روزمره شما، که در آن مشکلاتی به وجود می‌آیند، چپ و راست، در رابطه با یک تمدن ناخودآگاه، مردان ناخودآگاه، برای روح زمین بسیار گسترده ای وجود دارد که در آن شما، به عنوان یک فرد، همچنین دارای یک ذهن، دارای یک خواست، دارای عشق و هوش نیز، شما در برخی از نقطه مجبور به درک است که قدرت از بالا باید به زیر هواپیماهای واقعیت فرود و شکستن یک بار و برای همه، در راه نهایی، زنجیره ای از سرنوشت.

انسان نباید بیشتر از این رنج می‌برد، انسان دیگر رنج می‌برند، اما انسان، که دیگر رنج می‌برند، از قبل در درگیری است که باید بین او و روح وجود داشته باشد رنج می‌برند. و این یک نمایش است، در واقعیت روزمره او، که او آنچه را که من می‌دانم تجربه خواهد کرد.

و کسانی که آنچه را که من می‌دانم تجربه کرده اند، آنچه را که من می‌دانم درک کرده اند و متوجه شده اند که آنچه آنها درک کرده اند کامل است. از آنجا که مرد فردا دیگر از نژاد پنجم است، و قوانین روح که به نژاد پنجم اعمال خواهد شد دیگر به او صدق می‌کند. پس مرد فردا باید زندگی رو به روش کاملاً متفاوتی از پیر مرد درک کنه

و وقتی می‌گویم که مرد فردا باید زندگی را به شکلی کاملاً متفاوت و کاملاً جدید از پیرمرد درک کند، منظورم دقیقاً این است. به طوری که در دوره کارآموزی، در انتقال، مرد امروز باید یاد بگیرند که به عقب نگاه نمی‌کند، و یا در شرایط مختلف، مرد فردا باید یاد بگیرند که به پیرمرد نگاه نمی‌کند.

مرد فردا باید یاد بگیرد که زندگی فردا، امروز، و دیگر زندگی خود را، امروز، بر اساس شیوه‌های او دیروز بود. و این وضعیت مطلق است و توسط مرد فردا زندگی می‌کردند. و مردان فردا که این شرایط را زندگی کرده اند و قوانین این شرایط جدید را درک کرده اند، قدرت جاودانه کردن ماده مادی خود را خواهند داشت.

اگر شما چشم انداز آنها را نابود، شما در حال حاضر چشم انداز به آنها فراتر. اگر شما در حال حاضر چشم انداز از بین بردن آنها، شما باید چشم انداز فراتر از طبیعت خود را، اما در ابتدا شما باید به درون، چرا که این دیدگاه یک دید روانی نیست، این چشم انداز یک تحقق قدرتمند در درون خودتان است، خود محور در درون خودتان، که از این واقعیت است که، در برخی از نقطه از زندگی خود، شما را متوجه پوچی زندگی قدیمی است.

و هنگامی که شما متوجه پوچی از راه قدیمی زندگی، شما مانند من، به تنهایی، انفرادی، تنها در روح با کسانی که روح

همان مرتبط، و آماده برای هر گونه احتمال، به این معنی آماده برای دریافت هر گونه ارتعاش، که باید در خود انرژی لازم برای ایجاد تماس و کار با نیروهای نامرئی را بر انگیزد.

بنابراین مشکلات امروز، مشکلات هر روز، بسیار بزرگتر از آن چیزی است که شما می توانید تصور کنید، اما آنها بزرگ هستند اگر شما قوانین جدید را نمی دانید.

اگر شما قوانین جدیدی را که دیگر مهم نیست نمی دانید، آنها مهم نیست، آنها به سادگی یک یوحنا، مزاحم، برای شما. برای بقیه عمر خود را با زندگی می کنند.

اما اگر شما می دانید قوانین جدید و اعمال قوانین جدید، شما راه زندگی در اطراف شما ساخته شده است و کم کم ناپود، شما شروع به زندگی یک زندگی کاملاً با نام تجاری جدید، من نمی گویم جدید، چرا که تفاوت بین یک زندگی جدید و یک زندگی با نام تجاری جدید وجود دارد. زندگی جدید زندگی است که در زندگی قدیمی تغییر کرده است. یک زندگی جدید با نام تجاری زندگی است که هیچ ربطی به زندگی قدیمی است.

و وقتی انسان یک زندگی جدید با نام تجاری زندگی می کند، قادر به اشتراک در زندگی جدید نیست، زیرا توهم تفاوت فرم بین این دو به اندازه زندگی قدیمی، به زندگی جدید بزرگ است.

اما وقتی انسان زندگی می کند با نام تجاری جدید زندگی می کند، او کاملاً در زمان دیگری است، و هیچ حقی به جز خودش.

و وقتی انسان متوجه می شود که حقی جز خودش ندارد، شرایط مطلق زندگی جدید را درک می کند، و از طریق هوش و هوش نیست که بتواند این زندگی را زندگی کند و آن را درک کند، این از طریق ارتعاش درون اوست، که ذهن، احساسات، حیاتی و موادم را سازماندهی می کند.

یک زندگی جدید با نام تجاری یک زندگی کاملاً جدید است، این یک زندگی است که به شما تعلق ندارد، این یک زندگی است که فرایند است، که نتیجه آن، این آشکار شدن انرژی درون شماست، که توسط قدرت درون شما برای دریافت آن تعیین می شود. در زندگی با نام تجاری جدید، نفس دیده نمی شود، و یا دیده می شود کمتر و کمتر؛ در زندگی با نام تجاری جدید، شخصیت احساس نمی شود، و یا احساس کمتر و کمتر؛ در زندگی با نام تجاری جدید، تنها روح در هماهنگی ارتعاشی با نفس، که در هماهنگی ارتعاشی با شخصیت وجود دارد، به طوری که یک محور تشکیل شده است، و از طریق این محور عبور انرژی جریان اشعه که شما اختصاص داده شده است، و آن را از این انرژی است که شما زندگی می کنید؛ این انرژی است که شما در تغذیه؛ این انرژی است که شما استفاده می کنید به ماده فرود، روح خدا.

و هنگامی که در زندگی با نام تجاری جدید، انسان به ماده فرود، روح خدا: هر روح است که در برابر آن، و هر روح است که در برابر نور این روح، می تواند فضای که در آن این مرد تکامل و پیشرفت نفوذ نیست، چرا که این فضا غیر قابل نقض است، چرا که این فضا نور است.

بنابراین من چیزهای ساده و روزمره را برای شما توضیح می دهم: من در مورد مشکلات صحبت می کنم، و سعی می کنم شما اهمیت مشکلات را درک کنید، تا به شما دیدگاهی بدهم که انسان نیست، بلکه نتیجه آگاهی کامل از واقعیت قانون روح است.

وقتی می گویم، تبر را به معنای از بین بردن علت رنج قرار دادن است، این روشی برای بیان این قانون است، اما بسیاری، از ابتدا به دلیل عدم تجربه، تبر را در آن قرار داده اند و انگشت خود را بریده اند، اما این بخشی از تجربه است، و با تجربه یاد می گیرید که تبر را در آن قرار داده و انگشتان کسی را قطع نکنید.

آگاهی خلاق است، مخرب نیست؛ آگاهی هماهنگی است. مشکلات روزمره، مشکلات شما، توهم هستند، ایجاد شده توسط ذهن در درون شما، به شما سفر در جریان احساسات خود را، و مانند قزل آلا، شما صرف وقت خود را رقص در اطراف.

وقتی میگم که مرد فردا متعلق به خودش نخواهد بود من دارم یکی از بزرگترین حقایق ناشناخته رو برای انسان باستان صحبت میکنم مرد فردا به خودش تعلق نخواهد داشت، و در حال حاضر در تجربه شما، شما لحظاتی را داشته باشید که احساس کرده باشید به خودتان تعلق ندارد، و این آگاهی بسیار عالی است و بیشتر و بیشتر می شود.

و این زمانی است که ما دیگر متعلق به خودمان نیستیم که احساس خوبی نسبت به خودمان داریم؛ تا زمانی که ما به خودمان تعلق دارند، ما به پوست ما میخ، اما زمانی که ما دیگر به خودمان تعلق دارند، ما احساس خوبی در مورد خودمان. اما نفس نمی خواهد که، چرا که نفس باید متعلق به مطمئن شوید که آن را در ذهن وجود دارد، که آن را در احساسات احساس می کند، که آن را در مواد زندگی می کند؛ نفس باید مطمئن باشه که زنده ست همسر باید مطمئن شوید که شوهرش او را دوست دارد، مرد باید مطمئن شوید که همسرش وفادار است؛ ما باید مطمئن شویم، اما این امنیت زودگذر است.

اما وقتی دو وجود در زندگی زندگی می کنند و یکی متعلق به خود نیست و دیگری متعلق به خود نیست، نه یکی متعلق به دیگری است و وقتی مرد دیگر متعلق به همسرش نیست و همسرش دیگر متعلق به او نیست، دیگر رنج های در اختیار داشتن را ندارد. وقتی کودکان دیگر به ما تعلق ندارند، ما دیگر از دردهای در اختیار داشتن رنج نمی بریم.

چیزی که من می گویم در ارتعاش است، نه در حالت روانی درک. چیزی که انتقال آن در کلمات دشوار است واقعیت ارتعاش است. چیزی که انتقال آن در کلمات آسان است فرم است.

به همین دلیل است که این هرگز چیزی نیست که من می گویم که می خواهم بگویم، این چیزی است که من نمی توانم بگویم که می خواهم بگویم، اما من قدرت گفتن آن را دارم، زیرا من قدرت ارتعاش را دارم. بنابراین منتظر ارتعاش به درک کلمه ای که شامل آن را قبل از پریدن به شکل و شکستن منکر خود و تبدیل شدن به یک محصول

همه چیز را می توان گفت، حتی آنچه را نمی توان درک کرد، این فقط یک سوال از گفتن آن به روش خاصی است. و برای همه شما آرزو می کنم، یک روز، دیگر متعلق به خودتان نباشید، دیگر خودتان را احساس نکنید، دیگر خودتان را نبینید، دیگر نمی دانید که "\من" شما چه چیزی است، دیگر نمی دانید که "\نفس" شما چه است، من برای شما آرزوی همه اینها را دارم. اما تا زمانی که آن روز می آید، بدانید که شما به تدریج به سمت آن حرکت می کنید. و هر چیزی که من در طول سال ها به شما می گویم در خدمت این خواهد بود که شما تفاوت های ظریف این واقعیت را بهتر و بهتر درک کنید.

ما این تصور را داریم، مردان زمین، که در هر لحظه از زندگی ما، ما می توانیم خودمان را در جایی از زندگی خود قرار دهیم، که این تصور آنقدر قوی است که در درون ما، انرژی، یک احساس، ایجاد می کند، و این احساس به طور خودکار ما را زندانی می کند. انسان هر روز خود را زندانی می کند، به بهترین دلایل در جهان؛ خوشبختانه، برخلاف آنچه که گفت، انسان نمی تواند خود را می داند. شکفت انکیز، فلسفه انسان؛ شکفت انکیز، فلسفه، چرا که آنها موفق Socrates شده اند به انسان امید از آنچه او باید تبدیل شود، بدون دادن ابزار به او برای رسیدن به آنجا.

فلسفه خوب است، زیرا یک دندان را استخراج می کند تا دندان دیگری به شما بدهد، اما آگاهی حتی بهتر است، زیرا هر دو دندان را استخراج می کند و شما هیچ کدام باقی نمی ماند.

بنابراین برای پایان دوره، من می خواهم توضیح دهم که چگونه انسان بدون اینکه متوجه شود به خودش آسیب می رساند.

اول، انسان به خودش آسیب می رسد، زیرا او سعی می کند خود را درک کند. در تلاش برای درک خود، او تلاش می کند برای پیدا کردن ترفندهای خود را درک، و در کشف ترفندهای خود را درک، او می شود در درک خود را از خود را، به طوری که او هرگز موفق به درک خود را.

خود درک تلاش منطقی از طرف انسان است؛ این تلاش است که در مدارس انسان ارزش است؛ این تلاشی است که در جامعه انسان قابل ستایش تلقی می شود، اما در واقعیت انسان، این یک تلاش غیر ممکن است. این تلاشی است که به طور مداوم به شکست جزئی منجر می شود، زیرا انسان در تلاش برای درک خود، در این روند موظف است که خود را به اشتباه آگاه کند، و در اطلاعات غلط به خود، توهم دیگری از خود ایجاد می کند، و به همین دلیل

برای انسان به خود می داند، او باید یاد بگیرند که مغز خود را با خود سخت کار کردن نیست، و هنگامی که او این را آموخته است، او شروع به واکنش نشان می دهند در برابر خود، چرا که او شروع به دیدن که در آن قبل از او سعی در مغز خود را با خود، او شروع به خود را در جهل خود را ببینید racking درک خود، او نمی تواند؛ در حال حاضر با

و کم کم، با سخت گرفتن مغز خود را با خود، او خود را بیشتر و بیشتر در جهل خود را می بیند، و در زمان او شروع به درک آنچه در او فاقد؛ اما در آن نقطه، اگر او طول می کشد آنچه در او فاقد جدی، او شروع می شود همان بازی دوباره، اما در مرحله بعد از جستجوی شخصی خود را

در فرمول جدید انسان، او باید یاد بگیرند که مغز خود را با خود سخت کار کردن نیست، اما به زندگی خود و مشاهده است که همه چیز او انجام می دهد بخشی از تجربه است که باید زندگی می کردند برای تغییر ارتعاشات خود را. اگر او آگاه می شود، اگر او از طرف دیگر دیوار آگاه است، داشتن اثر بر زندگی روزمره خود را، در آن نقطه او سعی نخواهد کرد به سخت کار کردن مغز خود را، او احمقانه خود را زندگی می کنند، اشتباهات خود را، و این اشتباهات به تدریج کاهش خواهد داد.

من یک مثال از خانم در گوشه پشت میکنم، خانم ایکس. خانم ایکس یک نوع بسیار احساسی از زن است. زنی که مدت هاست به دنبال بهبود وضعیت خود، بهبود وضعیت درونی خود، درک وضعیت درونی خود است.

او به دنبال راه های مختلفی برای رسیدن به آنجا بود، اما چون احساساتش بسیار قدرتمند بود، هر بار که به جلو می رفت، احساس می کرد که به عقب حرکت می کند، چون هر بار که به جلو می رفت، احساس می کرد که به جلو حرکت نکرده است.

و با این حال هر بار که ما به جلو حرکت می کنیم، ما به جلو حرکت می کنیم؛ ما هرگز در زندگی به عقب بر نمی گردیم، این توهم نفس است. ما همیشه در زندگی به جلو حرکت می کنیم، اما آنچه اتفاق می افتد این است که ما به همان سرعتی که می خواهیم به جلو حرکت نمی کنیم؛ ما به سرعت به جلو حرکت نمی کند به عنوان شخص دیگری که ما فکر می کنیم در حال حرکت به جلو، و سپس آنها را به جلو حرکت نمی کند سریع تر از بقیه ما، به هر حال؛ بنابراین دیگران همیشه سریع تر از بقیه ما به جلو حرکت می کنند، و بقیه ما همیشه آهسته تر از بقیه به جلو حرکت می کنیم، این توهم نفس است.

بنابراین خانم به جلو حرکت می کند، فقط با سرعت خودش، سرعتی که احتمالاً برای او بهتر است، سرعتی که برای تعادل عاطفی او بهتر است، برای تعادل ذهنی اش. این یک سوال از حرکت به طوری سریع است که شما شکستن روح خود را نیست، آن را یک سوال به سادگی حرکت به جلو است.

بنابراین اگر برای شما، حرکت به جلو ریتم خاصی داشته باشد، به این معنا نیست که برای شما، حرکت به جلو کندتر از شخص دیگری است، زیرا آنچه نشان می دهد، یا آنچه ریتم پیشرفت را اندازه گیری می کند، سرعتی نیست که با آن از حالتی به حالت دیگر بروید، بلکه ظرفیتی است که باید خوشحال باشید، تا نسبت به خودتان احساس خوبی داشته باشید. هر چه بیشتر احساس خوبی نسبت به خودتان داشته باشید، بیشتر پیشرفت می کنید، بیشتر احساس خوبی نسبت به خودتان دارید، بیشتر پیش می روید. و این قاعده شست است: هر چه بیشتر احساس خوبی نسبت به خودتان داشته باشید، بیشتر خواهید رفت. به عبارت دیگر، بیشتر شما احساس خوبی در مورد خودتان، بیشتر شما رفته اند.

و این ضروری است برای انسان به درک که او دیگر نباید به دنبال خود را می داند. این یک انقلاب بزرگ در تفکر انسان است. این در مورد نوبت، منجر او را در نهایت و به طور موثر خود را در راه کاملاً متفاوت از راه او خود را دیدم قبل از.

قبل از این، او خود را با تلاش شخصی برای تبدیل خود را که هرگز به هر چیزی منجر شد، و در حال حاضر او را به خود را بدون تلاش شخصی برای تبدیل خود را که منجر به چیزی - این کلید آموزش جدید است.

مردی که می داند که او لازم نیست به سخت کار کردن مغز خود را در حال حاضر یک مرد عاقل است. او عاقل است زیرا او در حال حاضر کنار گذاشته ماجراجویی بزرگ نفس برای جستجو برای خود، که یک ماجراجویی فکری از نفس، یونانیان نوشته شده است. من هیچ چیز در Socrates حمایت شده توسط باستانیان و در لیست فلسفه انسان توسط برابر یونانی ها، اما آنها در منشاء توسعه فکری و فلسفی انسان غربی بودند؛ آن را در خدمت هدف خود را، اما امروز علت از دست داده است.

انسان باید دوباره آتلانتان شود، اما یک آتلانتان با یک بدن روانی توسعه یافته. و وقتی که ما این را محکم فهمیدیم: نه اینکه خودمان را شکست دهیم، شروع به نفس کشیدن می کنیم. این بسیار ساده است، این احمقانه است، اما نکته این بود که بدانیم.

شما به اختراعات بزرگ بشر نگاه می کنید، و همیشه می گوئید: این موضوع دانستن بود... همیشه همینطور است. و در هر زمینه ای از تجربه انسانی، همیشه در مورد دانستن است.

اما از کجا آمده است؟

همیشه از بالا می آید، و شما آن را نمی دانم تا زمانی که زمان؛ حالا وقت آن است، و با سرعت پیش می رود.

یکی از بزرگترین پاداش نفس در هواپیما مواد تحقق است که همه چیز را که او را قبل از اشتباه دیگر نمی تواند او را اشتباه است. برخی می توانند از درون درک، چرا که زمانی که نفس به اندازه کافی آگاه است، در تجربه خود و به اندازه کافی حساس در تجارب خود را، برای درک سادگی روح، او قادر است، از آن لحظه به بعد، کاملاً تغییر مفهوم خود را از زندگی و دانستن در راه کاملاً متفاوت. جایی که او نقص را دید، او کیفیت را می بیند، و جایی که او کیفیت را دید، او هیچ چیز نمی بیند.

من به این موضوع بر می گردم: جایی که او نقص را دید، کیفیت را دید، و جایی که کیفیت را دید، چیزی نمی بیند، چون پیشرفتی از نقص به کیفیت، به بی طرفی وجود دارد. و بعضی از شما هم این را درک می کنید.

و هنگامی که نفس موفق به کشتن توهم نقص شده است، او آماده است تا توهم کیفیت را درک کند، و او در حال حاضر در راه خود بی طرفی است، و در آن نقطه او دیگر با خود زحمت نمی دهد. در آنجا، او شروع به درک است که او هوشمند است، اما او نمی داند که او از طریق غرور معنوی خود را هوشمند است، اما او متوجه است که او از طریق هوشمند است **supramental** آگاهی خود را.

و سپس، او شروع به مطمئن شوید که او باهوش است، سپس نفس است که شروع به مطمئن شوید که او باهوش است، او شروع به بسیار هوشمند؛ بعضی ها هستند که می فهمند منظورم چیست.

این ضروری است برای نفس به تجربه این تحقق به منظور، یک بار و برای همیشه، برای پایان دادن به جستجو برای خود، چرا که جستجو برای خود رنج می برد، و آن را بسیار ساده است بدانید که شما لازم نیست که برای خودتان جستجو، که شما به سادگی باید به زندگی می کنند آنچه شما هستند، و برای دیدن که آنچه شما در روند انتقال است، از تحول.

هنگامی که شما آن را ببینید، شما باید اثبات کند که آنچه شما بود، در تلاش درونی خود را، به آنچه شما امروز در توسعه بیشتر خود را ضروری بود. همانطور که برخی از شما در گذشته خودتان را به عنوان کج دیدم، امروز شما احساس می کنید بیشتر و بیشتر درست است.

پس چه اتفاقی می افتد؟ نفس، که چنین دستورالعملی در آغاز تجربه داده می شود، به مطالعه حقیقت این دستورالعمل است:

ممکنه من اون اندازه باهوشم؟ آیا ممکن است که هوشمند؟ آیا ممکن است احساس کنید که در یک سوراخ هستید؟ آیا ممکن است احساس کنید که حق با شماست و بعد حق با شماست؟

سوال دیگر، ناگهان اشتباه است، ناگهان موقتی می شود، ناگهان یک توهم می شود، ناگهان این یک پیشنهاد است.

بنابراین نفس است که به هر دو سوال. در نهایت هیچ سوالی وجود دارد؛ این چیزی است که در آن است، و تنها قاعده اندازه گیری برای آنچه در آن است که احساس خوبی در مورد خودتان است. اما این یک سوال از دانستن این بود، و نفس می تواند این را به خودی خود نمی دانم، چرا که نفس به دنبال یک اندازه گیری، یک ابزار، برای بهبود یا خود را زیادی و یا کیفیت شخصیت خود را، و نفس می تواند آن را به خودی خود پیدا کند چرا که نفس به قانون دروغ است، در برابر همه شانس، در رابطه با خود را با این واقعیت است که او فکر می کند، و یا در رابطه با سطح دیگری است که. تنها به دنبال قرار دادن صحبت در چرخ های آن، آن را در حال تحول است.

پس نفس مجبور است به نفس دیگری دسترسی پیدا کند، که حق قدرت را دارد، علم دانستن آنچه او می داند. و این نفس دیگر، که این حق را دارد، می تواند، با ارتعاش، انرژی کافی در نفس پذیرا تولید کند، برای دومی که ناتوان از امتناع باشد، به دلیل، این فرمول جدید آگاهی است.

به همین دلیل است که اغلب وقتی با شما صحبت می کنم، افکار شما فعال نمی شوند و شما آنچه را که من در یک خلاء ذهنی می گویم دریافت می کنید. و وقتی نفس تعجب می کند که چرا او در ذهن خالی است، چرا نمی تواند سوال بپرسد، چرا هیچ چیز به ذهنش نمی رسد، وقتی قبل از این، دو ساعت قبل، سوالات زیادی به ذهنش می رسید، پاسخ آنجاست.

ارتعاش بدن ذهنی در گیرنده را خنثی می کند، و سپس کار آغاز می شود، و نفس در نهایت می تواند شروع به کاملاً بی معنی کردن آنچه که او قبلاً، برای سال ها، در تلاش برای تنظیم، به معنی وضعیت شخصی خود را، اما آن را با انجام **deranges** هیچ کاری و به سادگی دریافت انرژی.

اگر ما به دنبال خودمان را بهبود بخشیم، آن را از طریق نفس؛ اگر ما به دنبال خودمان معنوی، آن را از طریق نفس؛ اگر ما به دنبال درک خودمان، آن را از طریق نفس است.

اگر یاد بگیرید که به دنبال هیچ چیز، به زندگی خود را در شرایطی که با توجه به شما، پس نفس خود را منعکس کننده آنچه او فردا خواهد شد می شود. و آنچه امروز منعکس کننده آن است که توسط آگاهی دستگیر شده و فردا، در یک ماه، در دو ماه، در ارتعاش دیگری که نفس دریافت خواهد کرد و که او را نفس دیگری یا نفس ظریف تر، نفس آگاهانه تر، نفس متعادل تر، نفس عاقلانه تر، نفس ثابت تر است.

اگر من به شما بگویم: خود را به عنوان شما هستند، و من صحبت کردن با آقای. ایکس، خودت رو همون طور که هستی بگیر ناخودآگاه شما مانع از دانستن عظمت واقعی خود را. اگر دیگران در جهان که می تواند عظمت واقعی خود را ببینید وجود دارد، پس شما لازم نیست که در مورد خودتان نگران باشید، شما فقط باید در جهت خودتان بروید.